

بعد از معاهده گلستان مأموریت سرگوراوزلی دیگر در ایران تمام شده بود و میبایست بانگلستان مراجعت کند، چون امپراطور روس الکساندر اول از او دعوت نموده بود که به پترزبورغ برود، بنابراین در ۲۲ اپریل ۱۸۱۴ از راه روسیه عازم انگلستان گردید.

در ۲۵ ماه می همان سال در تبریز از نایب السلطنه خداحافظی نموده بطرف سرحدات روسیه عازم گردید.

در محل باش ایران که در آن تاریخ نقطه سرحدی ایران و روس بود یعنی آخر خاک ایران و اول خاک گرجستان، قزاقان روس که باستقبال سفیر انگلیس آمده بودند باو تبریک ورود گفتند، موریر معروف تا اینجا همراه سرگوراوزلی بوده و از اینجا مرخص شده بایران مراجعت نمود.

همینکه سرگوراوزلی به نزدیک شهر تفلیس رسید يك عده از شاهزادگان گرجی و ارمنی با يك اسکادران سواره نظام روس از او استقبال نمودند. جنرال رتیشف فرمانفرمای گرجستان با محبت تمام او را پذیرفت و میهمانیهای باشکوهی بافتخار او دادند. چندین بار بسلامتی او باده نوشی کردند و بافتخارش چندین تیر توپ شلیک و بیاددوستی دائمی و ابدی دولتین روس و انگلیس شادیا نمودند جنرال رتیشف نطق ها کرد و خدمات سرگوراوزلی را که در ایران مخصوصاً در عهدنامه گلستان به امپراطور روس نموده بود یادآوری نمود و قشون را امر داد بقدردانی از این خدمات چندین بار هورا بکشند.<sup>(۱)</sup>

این استقبال و پذیرائی و میهمانیها تنها در تفلیس نموده بلکه در تمام امتداد راه از سرحد ایران تا مسکو و پترزبورغ با نهایت جلال و شکوه بعمل آمده که برای کسب اطلاع بیشتر بایستی بخود کتاب یادداشتهای سرگوراوزلی مراجعه نمود. سرگوراوزلی در ۲۳ ماه اوت ۱۸۱۴ با احترام و تجلیل وارد پترزبورغ شد. پس از دید و بازدیدهای مفصل که همه آنها از روی محبت و مهربانی بوده در ۲۸ اوت بحضور الکساندر اول امپراطور روس رفته که شرح آنرا در یادداشت های خود چنین

(۱) یادداشتهای سرگوراوزلی (صفحه ۱۰۱-۱۱۱)

مینویسد :

« در ساعت ۱۲ روز عازم قصر امپراطوری شدم. در آنجا کنت تالستوی وزیر دربار مرا با مهر بانی پذیرفت. آنروز فقط یکی از شاهزادگان بنام پرنس توفیاکین حضور داشت و غیر از او کسی در آنجا حضور نداشت، زیرا که امپراطور در آنروز فقط مرا بحضور طلبیده بود. بعد مرا باطاقیکه امپراطور در آنجا بود هدایت نمودند همینکه داخل اطاق شدم دیدم امپراطور دم پنجره ایستاده، من در را عقب خود بسته اولین تعظیم خود را بجای آوردم. امپراطور جلو آمده بمن دست داد و بادست خود مرا کشیده نزدیک پنجره برد و بزبان فرانسه گفت من منتها درجه خوشحال هستم که با کسی آشنا میشوم که یک چنین خدماتی در مذاکرات و انجام صلح با ایران نسبت بمن نموده است. این صلح با ایران به بهترین شکلی از حیث منافع و شرافت انجام گرفته است؛ من با نهایت میل و شغف آنرا قبول نموده‌ام و این غیر ممکن است که من بتوانم احساسات درونی خود را نسبت به شما اظهار بدارم.»

سرگور او زلی گوید، من در جواب گفتم :

«اعلیحضرتا، این خدمات محقر من، که سعادت مرا بانجام آن یاری نموده تا در ایران بجا آورم، فقط قسمتی از وظایف من بوده و اینها در اثر اطاعت از اوامر دولت پادشاهی انگلستان میباشد که بمن دستور داده شده بود، حال اگر این خدمات من مورد قبول اعلیحضرت امپراطور واقع شده است در این صورت بدون تردید آرزوهای قلبی من از طرف خداوند برآورده شده است. من اینک سعادتمندترین افراد بشر میباشم.

دوباره امپراطور دست مرا با محبت تمام از روی میل فشار داد، در حالیکه میخواست رضایت و امتنان خود را بطور فوق العاده مؤثری نشان بدهد. بعد گفت من در این باب با والاحضرت نایب السلطنه و لرد کاستل رو صحبت نموده‌ام. او خود از این خدمات شما مطلع بود و یقیناً آنچه که در قوه دارد بطور مادی و معنوی بشما مساعدت نموده جبران زحمات شما را خواهد نمود.

پس از آن از مسافرت من در مملکت روسیه سؤال نمود که چگونه در قلمرو

امپراطوری او از من پذیرائی شده است و مطهئن بود که تمام حکام و صاحب منصبان احترامات لازم، را آنچه که شایسته مقام من بود در باره من بعمل آورده اند. من در جواب گفتم:

**اعلیحضرتا ، بر طبق او امر ملوکانه در هر جا برای من عید بود و در همه جا جشن گرفته بودند .**

امپراطور از سرعت مسافرت من در تعجب بود که من چگونه این همه راه را در این مدت قلیل پیموده ام ، مخصوصاً وقتیکه مطلع شد من دو طفل نیز همراه دارم. بعد امپراطور گفت امیدوارم چندی در اینجا توقف خواهید نمود. در جواب گفتم بر حسب امر امپراطور چندی متوقف خواهم بود تا اینکه سفیر ایران برسد، و اینکه این مسافرت پررنج و زحمت را قبول نموده تا اینجا آمده ام برای اینست که در این موقع بتوانم خدمات خود را برای امپراطور با تمام رسانم ، ولی مسافرت اعلیحضرت به کنگره وینه و نرسیدن سفیر ایران زحمت مرا بهتر میدهد، در این صورت پس از کمی توقف و استراحت ناچار باید عازم انگلستان شوم .

امپراطور در جواب گفت:— هیچ کس با اندازه من از حضور شما در این شهر خوشوقت نمیشد، و اطمینان داد که غیبت امپراطور بیش از یکماه و نیم طول نخواهد کشید ، بعد با کمال نزاکت و خوشروئی اشاره نمود که توقف کنم.

پس از آن امپراطور از مسافرت خود که بلندن نموده بود صحبت کرد و از پذیرائیها و احتراماتی که از طرف نایب السلطنه و وزراء انگلستان و مردم در باره او شده بود شرح داد .

امپراطور مکرر از ایران حرف زد و خواست که من جریان مذاکرات صلح را برای او تعریف کنم، من نیز بطور خلاصه آنچه که گذشته بود شرح دادم و در ضمن اشاره نمودم که ایرانیها بگذشت های اعلیحضرت امپراطور خیلی امیدواری دارند. امپراطور در جواب گفت : شما با اخلاق من خوب آشنا میشاید، شما اطمینان

میدهم که ایرانیها از امیدهای خودشان مأیوس نخواهند شد!... بار دیگر دست مرا فشار داد و تا نزدیک در مرا مشایعت نمود، دوباره دست مرا فشار داده گفت بزودی مجدداً شما را ملاقات خواهم نمود .

وقتی که وارد اطاق انتظار شدم **والپول**، **کانیک** و **کامبل** <sup>(۱)</sup> معطل بودند، طولی نکشید که امپراطور از اطاق خود بیرون آمد و با آنها بزبان انگلیسی شروع بحرف زدن نمود. من پیشرفته یکایک را معرفی نمودم، امپراطور از قشون انگلیس تمجید زیاد نموده گفت قشون انگلیس بهترین قشون های دنیا میباشد که من تا حال دیده‌ام، در صورتیکه میدانم بهترین آنها فعلا در اسپانیا میباشند.

در ۳۱ ماه اوت بدیدن **گنت نسلرود** رفتم که مرا با بهترین وضعی پذیرفت و **نشان الکساندر نویسکی** را از طرف امپراطور بمن اعطا کرد، بعلاوه **یک انقیه** دان دانه نشان با برلیان با عکس امپراطور بمن هدیه نمود و گفت: **اعلیحضرت** امپراطور اینها را پس از ملاقات خود با شما امر داده است حاضر کنند.

پس از تعارفات رسمی داخل در موضوع ایران شدیم، من موقع پیدا کرده استرداد ایالات قره باغ و طالش را یادآوری نمودم. بعد از مذاکرات زیاد و نشان دادن نقشه ها و غیره من تاحدی رضایت حاصل نمودم که اگر دولت (انگلستان) بمن اجازه دهند من نظریات پادشاه ایران را تأمین نموده مقصود او را انجام خواهم داد و این کار برای من منتهای سعادت بود چونکه من هرگز نمیتوانم آن اعتماد و اطمینان سرشاری را که پادشاه ایران نسبت بمن داشته و دارد فراموش کنم. <sup>(۲)</sup>

در ۱۳ ژانویه ۱۸۱۵ خلیفه آرامنه آمده بمن تبریک سال نو گفت و در ضمن از ملت خود برای مصونیت و حفاظتی که من برای آرامنه در ایران تحصیل نموده بودم از من تشکر نمود. <sup>(۳)</sup>

در دهم اپریل ۱۸۱۵ **میرزا ابوالحسن خان سفیر فوق العاده ایران** وارد پترزبورگ شد و پس از مشورت با من مصمم شد بانگلستان برود.

این بود قسمتی از یادداشتهای خود سرگوراوزلی، متأسفانه حرکت ناپلئون از الب تمام نقشه‌ها را برهم زد و اوضاع اروپا را مجدداً پریشان نمود. در این هنگام

(۱) از همراهان سرگوراوزلی بودند.

(۲) یادداشت‌های سرگوراوزلی (صفحه ۲۵۶)

(۳) یادداشت‌های سرگوراوزلی (صفحه ۲۱۳)

باز ایران اهمیتی پیدا کرد. سرگوراوزلی برای اینکه مجدداً از ایران تحسبب نموده باشد د کتر کامیل را بدربار ایران فرستاد و یک کاغذ هم به عباس میرزا نایب السلطنه نوشته در آن خیلی سعی بکار برد شاید خیال نایب السلطنه را راحت کند و کوشش نموداز وحشت حرکت مجدد ناپلئون بکاهد، در ضمن جداً تقاضا نمود نمایندگان فرانسه را بهیچ وجه بایران راه ندهد. سپس در چهاردهم ماه جون ۱۸۱۵ از امپراطور مرخصی گرفته عازم انگلستان گردید. (۱)

پیدا بود که پس از معاهده ایران و روس انگلیسها هم در مواد و شرایط عهدنامه ای که با ایران داشتند میخواستند تغییرات بدهند. البته خود سرگوراوزلی که عاقد عهد نامه ۱۴ مارس ۱۸۱۲ بود ممکن نبود این تغییرات را بخواهد، بلکه او ناچار بود از ایران خارج شود تا دیگری آمده تغییراتی که لازم بود بدهد. بنابراین سرگوراوزلی با اتفاق موریر در اوایل ماه می ۱۸۱۴ از تهران خارج شدند و در ۱۸ ماه می به تبریز رسیدند؛ پس از یک هفته توقف با اعزاز و اکرام تمام از طرف کارگذاران دولت ایران عازم سرحد روس شدند.

موریر در سرحد ایران متوقف بود تا اعضاء سفارت که همراه سرگوراوزلی تا تفلیس رفته بودند مراجعت کردند و در ۲۱ جولای ۱۸۱۴ از سرحد بطرف تبریز حرکت نمود. در راه خبر رسید که وزیر مختار جدید انگلستان وارد سرحد ایران میشود و در ۱۴ اوت ۱۸۱۴ مسترالیس (۲) وزیر مختار جدید وارد شد. در ابتدای ورود چون آب و هوای ایران بمزاج او سازگار نبود بیمار گردید و مجبور بودند چندی توقف کنند تا بهبودی حاصل کند همینکه حال مسترالیس بهتر شد بطرف تبریز حرکت کردند ولی عده بیماران در میان همراهان وزیر مختار جدید رو باز دیاد گذاشت. وقتیکه به تبریز رسیدند از سی نفر سوار هندی که جزء اسکورت وزیر مختار بودند فقط دو نفر سوار سلامت مانده باقی همه ناخوش شده بودند در تبریز هم یکی از صاحب منصبان جوان انگلیسی در گذشت.

(۱) یادداشتهای سرگوراوزلی (صفحه ۲۱۵)

(2) Mr. Ellis

وزیر مختار پس از ورود به تبریز از نایب السلطنه عباس میرزا دیدن نمود ، نایب السلطنه او را با احترام تمام پذیرفته چندی در تبریز متوقف بودند ، سپس عازم طهران شدند .

مستر هنری الیس و موریر که در این هنگام سمت وزیر مختاری دولت انگلستان را داشت پس از ورود بطهران میرزا محمد شفیع صدراعظم ایران را دیدن نموده تغییر بعضی از فصول عهدنامه ای که توسط سرگوراوزلی بین دولتین ایران و انگلیس منعقد شده بود تقاضا نمودند. مسترالیس از جانب پادشاه انگلستان حامل مراسله ای بود که این تغییرات در آن ذکر شده بود. فصول عمده که در نظر بود تغییراتی از آنها داده شود یکی ایجاد قوای بحری برای دولت ایران بود در بحر خزر ، دیگری در باب مشاق و معلم نظامی بود که در معاهده ۱۸۱۲ مخصوصاً قید شده بود دولت انگلیس یک عده صاحب منصبان نظامی برای تعلیم قشون ایران در اختیار دولت ایران بگذارد تا یک عده پنجاه هزار تفری قشون برای دولت ایران تشکیل دهند. موضوع دیگری که تغییر آنرا لازم میدانستند ماده بود که مربوط بود به دادن دویست هزار تومان در سال بدولت ایران ، یا دادن یک عده قوای نظامی بمساعدت ایران ؛ ای موقعیکه ایران مورد مهاجمه دولت مهاجم واقع گردد ؛ در این باب نیز تغییراتی دادند که با مراجعه بماده دوم و سوم معاهده سال ۱۸۱۲ و ماده چهارم معاهده ۱۸۱۴ اختلاف آن معلوم خواهد گردید .

در معاهده ای که بنماینده سرگوراوزلی بسته شده بود دادن یک عده کافی قشون برای مساعدت به ایران یا عوض آن سالیانه دویست هزار تومان وجه نقد ، هیچ شرط و قیدی نداشت ، (رجوع شود بماده دوم و سوم معاهده) اما در این معاهده یک شرط و قیدی قائل شدند که موضوع را بکلی خنثی کرد ؛ چنانچه در آخر ماده چهارم معاهده ۱۸۱۴ این عبارت علاوه شده است :

« هر گاه دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نمود و در نزاع و جنگ سبقت با طایفه ای از طوایف فرنگستان نمایند ، امداد مذکور از جانب دولت انگلیس بهیچوجه داده نخواهد شد ، الخ »

معلوم نیست برای اولیای امور ایران در این تاریخ چه پیش آمده بود است که راضی به تغییر مواد عهدنامه سرگوراولی شده اند هیچ دلیلی در بین نیست حتی در جائی هم دیده نشد چه باعث شده است که این مواد را حاضر شده اند تغییر بدهند .

مرحوم اعتمادالسلطنه که دقیق تر از سایر مورخین دوره قاجاریه است، جزء وقایع سال ۱۲۲۹ مینگارد :

«هم در این سال هانری الیس سفیر انگلیس با عهدنامه‌ای که سرگوراولی سفیر سابق انگلیس بلندن برده بوده بدرباردولت علیه آمد، بعد از تغییر یکدو فصل از فصول، عهدنامه مزبور امضاء شد و صورت آن عهدنامه بقرار ذیل است . . . . و پس از اتمام عهدنامه مستر هانری الیس سفیر انگلیس بمراحم شاهانه مستظهر گردیده معاودت نمود.»

موریر نیز که تمام مطالب را بدقت در سفرنامه‌های خود ضبط نموده است در این باب هیچ توضیحی نمیدهد، فقط در دو سطر اشاره میکند که:

« بعد از ورود بطهران معاوده سال ۱۸۱۴ بتوسط من و مستر هنری الیس با دولت ایران بسته شده و مستر الیس با مستر ویلوك منشی خود مراجعت بلندن نمودند.»<sup>(۱)</sup>

ولی موضوع اصلی روشن است و آن رفع خطر ناپلئون از هندوستان بوده . دولت روس نیز در این تاریخ یکی از طرفداران جدی دولت انگلستان بشمار میرفت که متفقاً بر علیه ناپلئون صف آرائی نموده بودند . يك دليل ديگر هم ضعیف نمودن خود ایران بوده که در آتیه نتواند اسباب زحمت در سرحدات هندوستان فراهم آورد چه پیدا بود که دولت ایران دست از افغانستان برداشته و آنجا را جزء ممالک شاهنشاهی ایران میدانست و اگر در این سنوات اخیر توجهی بآن طرف نشده بود بواسطه گرفتاری جنگهای روسیه بوده و اگر فراغت حاصل میشد طبیعی بود که قوای ایران برای مطیع نمودن امراء سرکش افغانستان اعزام میشد ، چنانکه سوانح بعدی این

مسئله را ثابت نمود که بموقع خود خواهد آمد .

دولت ایران منافع ملی خود را در این قسمت از قلمرو خود خوب تمیز داده بود و در تمام این مدت هر وقت که موضوع معاهده با انگلستان در میان بود مخصوصاً اولیای دولت ایران مصر بودند که این جمله جزء شرایط عهد نامه گنجانده شود .

هر گاه دولت ایران با افغانستان نزاع و اختلاف داشته باشد دولت انگلیس را در آن میان کاری نباشد .

همین طور هم عمل میشده و در هر يك از این عهدنامه‌ها که با دولت انگلیس بسته شده است این عبارت در آن قید گردیده .

هر گاه قضایائی که در سال ۱۸۱۵ پیش آمد در سال ۱۸۱۴ پیش آمده بود بدون تردید انگلیسها تا این حد هم حاضر نمیشدند با دولت ایران کنار بیایند ، ولی در این تاریخ چنانکه بعد اشاره خواهد شد مقدرات اروپا معلوم نبوده و هنوز هم خطر ناپلئون رفع نگردیده بود و ممکن بود جنگهای اروپا به نفع انگلیسها تمام نشود، این بود که در این تاریخ نیز بدوستی ایران يك قدر قیمتی میگذاشتند و نمیخواستند بکلی چشم از همراهی آن بپوشند .

این است سواد آن عهدنامه که بنمایند گی مستر موریر و مستر هنری الیس در ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ ( مطابق ۱۲ ذی حجة الحرام ۱۲۲۹ هجری ) با دولت ایران بسته شد .

## صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و

### انگلیس برنگار شده (۱)

الحمد لله الوافی الكافی ، اما بعد ، این خجسته اوراق دسته گلی است که از

(۱) نقل از ناسخ التواریخ ، جلد قاجاریه .



گلزار بی خار وفاق رسته و بدست اتفاق و کلاء حضرتین سنیتین بهیشتین به رسم عهدنامه مفصل برطبق صدق خلود پیوسته میگردد؛ چون قبل از آنکه عالیجاه زبده السفرا، سر هر فرد جونس بارونت، از جانب دولت بهیه انگریز بجهت تمهید مقدمات یکجہتی دولتین علیتین وارد دربار سپہر اقتدار شہریاری شده بود عهدنامه مجملی فیما بین و کلاء دولت علیہ ایران، جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم بالقابہ و حاجی محمد خان مستوفی الممالک باوصافہ با مشارالیه کہ و کیل و سفیر دولت بهیه انگریز بود بشروط چند کہ تبیین آن بعہدنامہ مفصل رجوع شدہ مرقوم گردیدہ بود و عہد نامہ مزبورہ علی شرایطہ بتصدیق و امضای دولت بہیہ انگلترہ مصدق و ممضی آمد، بعد کہ عالیجاه سرگوراوزلی بارونت بالقابہ، ایلچی بزرگ دولت مزبورہ برای اتمام عہود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام در گاہ خلائق پناہ پادشاهی گردید، از جانب فرخندہ دولت، و کیل و کفیل درجہب یکجہتی بود و و کلائی این ہمایون حضرت قاہرہ، بصلاح و صوابدید مشارالیه عہدنامہ مفصلہ مشتملہ بر عہود و شروط معینہ مرقوم و مشروح ساختہ بعد از آنکہ عہدنامہ یکجہتی و اتحاد مزبور منظور دولت بہیہ انگلترہ گردید چند فصل از آنرا با تغییرات چند بمقتضای مراسم یکجہتی و اتحاد دولتین علیتین انسب دانستہ، عالیجاه هنری الیس را روانہ و در طی نامہ دوستانہ خواہشمند تغییرات مزبور گردید، لہذا جناب صدر معزی الیہ و نایب الوزارہ میرزا بزرگ قائم مقام و معتمد الیہ میرزا عبدالوہاب منشی الممالک و کلاء دولت علیہ ایران، با عالیجاه مستر موریه بالقابہ ایلچی جدید دولت بہیہ انگلترہ و عالیجاه مشارالیه شروع در تفصیل شروط و عہود کردہ، مقاصد معاہدہ میمونہ ازقراری است کہ بعد از تغییرات مزبورہ در فصول یازدہ گانہ لاحقہ شرح دادہ خواهد شد.

**فصل اول - اولیای دولت علیہ ایران بر خود لازم داشتند کہ از تاریخ این عہد نامہ فیروز، ہر عہد و شرطی کہ بہر یک از دولتہای فرنگ کہ با دولت بہیہ انگلترہ در حالت نزاع و دشمنی باشد بستہ اند باطل و ساقط دانند و لشکر فرنگیان را از حدود متعلقہ بخاک ایران راہ عبور بسمت ہندوستان و طرف بنادر ہند نہند،**

واحدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیه انگلتره در سراسر نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور بمملکت هند نمایند ، شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره باز دارند ، خواه از راه تخویف و تهدید ، خواه از روی وفق و مدارا .

**فصل دوم -** چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدت بدست دوستی و صدق بسته اند ، امید چنان است که بخواست خدای یگانه از هر گونه تغییر و تبدیل مصون و روز بروز ملزومات و مقتضیات یکجہتی و یگانگی در میان افزون و پیوند موافقت و موافقت میان این دو پادشاه جمجاه فلک دستگاہ و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان و وزراء و امراء و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالاباد برقرار و استوار باشد . پادشاه و الاجاه انگریز قرارداد مینماید که بر سر امور داخله ایران ، فیما بین شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد ، دولت بهیه انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشارالیهم ولایتی و جائی از خاک متعلقه ایران را بآن دولت بپیه بدهند که بازاء آن کومک و اعانتی نمایند ، هر گز اولیای دولت بهیه انگریز باین اقبال نکرده پیرامون آن نگردند و دخل و تصرف در خاک متعلقه بدولت ایران نخواهند کرد .

**فصل سوم -** مقصود کلی از این عهدنامه آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کومک بیکدیگر نمایند ، بشرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور اینست که از امداد جانبین بیکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند .

این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد ملک خارج از خود نمودن است و خاک متعلقه بهریک از دولتین ایران و روس از قرار است که

باطلاع و کلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد از این معین و مشخص گردد .

**فصل چهارم -** چون در يك فصل از فصول عهد نامه مجمله که فیما بین دولتین علمیتین بسته شده قرار داد چنین است که اگر طایفه‌ای از طوایف فرنگیان بممالک ایران بعزم دشمنی بیایند و دولت علیه ایران ازدولت بهیه انگلیس خواهش امداد نمایند ، فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیه انگلیس خواهش مزبور را بعمل آورند و لشکر بقدر خواهش و سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان بایران بفرستند و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن از جانب دولت بهیه انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر آن در عهد نامه مفصله که من بعد فیما بین دولتین قویتین بسته میشود معین خواهد شد ، الحال مقرر است که مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه باشد ، و اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده در نزاع و جنگ سبقت با طایفه‌ای از طوایف فرنگستان نمایند امداد مذکور از جانب دولت بهیه انگریز داده نخواهد شد ، چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی بهیه دولت انگریز را لازم است که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف میشود .

**فصل پنجم -** هر گاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم بایران بیاورند ، مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلم بگیرند .

**فصل ششم -** اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیه انگریز میباشد نزاع و جدال با دولت علیه ایران نمایند ، پادشاه و الاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نمایند که فیما بین دولت علیه ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بجا نیفتد ، پادشاه ذیجاه انگلستان بطریقی که مرقوم شده از مملکت هند عسکرو سپاه بکمک ایران مأمور کند ، یا آنکه دویست هزار تومان مقرر را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ فیما بین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت

علیه ایران صلح نمایند مضایقه نشود.

**فصل هفتم -** چون قرار داد مملکت ایران این است که مواجب قشون شش ماه بشش ماه داده میشود، ق-ر ار داد تنخواهیکه بعوض عسا کر ازدولت بهیه انگریز داده میشود این شد که تنخواه مزبور را ایلچی آندولت بهیه هرچه ممکن شود زودتر و پیشتر مهم سازی نمایند .

**فصل هشتم -** هر گاه طایفه افغانه را با دولت بهیه انگریز نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیه ایران از اینطرف لشکر تعیین کرده بقسمی که مصلحت دولتین باشد بدولت بهیه انگریز امداد و اعانت نمایند ووجه اخراجات آنرا از دولت بهیه انگریز بگیرند . از قراریکه اولیای دولتین قطع و فصل نمایند .

**فصل نهم -** اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیه انگریز را در آن میانه کاری نیست و بهیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواش طرفین واسطه صلح گردند .

**فصل دهم -** اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار بولایت انگریز نماید، بمحض اشارت امنای دولت ایران آنکس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آنکس بولایات مزبور اشاره از امنای دولت ایران درباره او بحاکم آن حدود برسد، آنکس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آنکس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند و همچنین از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته .

**فصل یازدهم -** اگر در بحرالعجم دولت علیه ایران را امدادی ضروری شود از دولت بهیه انگریز بشرط امکان و فراغ بال کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آنرا موافق بر آورد آنوقت قطع و فصل نموده باز یافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و لنگر گاهها عبور کند که امنای دولت علیه ایران نشان میدهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکند . ( خاتمه )

ما که و کلای حضرتین علیتین میباشیم این عهد نامه مفصله را که سابقاً

فیما بین و کلای دولتین علیتین بفصول دوازده گانه نگارش یافته حال بتغییرات چند که منافی دوستی و یکجبهتی دولتین علیتین نبود و بصلاح حضرتین انسب مینمود در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم . بتاریخ بیست و پنجم ماه نوامبر سنه یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذیحجه الحرام سنه یکهزار و دوویست و بیست و نه هجری مصطفوی ، علی هاجرها السلام والتحیه، تحریراً فی دارالخلافة طهران صانها اله تعالی عن طوارق الحدثان والسلام والا کرام .

# فصل دهم

## اوضاع اروپا در سالهای ۱۸۱۳-۱۸۱۴-۱۸۱۵

وقایع سیاسی ایران در این اوقات تاحدی مربوط باوضاع سیاسی اروپا است که مصادف با سنوات اخیر امپراطوری ناپلئون میباشد، چه ظهور ناپلئون و خطر او در قاره اروپا و دست اندازیهای او بممالک شرقی مدعیان او را بدست و پا انداخت که بکوشند تا در این ممالک رخنه کنند و حکومتهای آنها را بهر وسیله شده در دست خود داشته باشند، این بدبختی برای ایران هم روی داد و خواهی نخواهی این مملکت نیز بدایره سیاست بین‌المللی کشیده شد و از آن روزی که در این دام افتاد دیگر راهائی پیدا نکرد و دنباله آن تا امروز هم کشیده شده است.

اینک برای روشن شدن مقصود لازم است که وقایع و پیش‌آمدهای سنوات اخیر امپراطوری ناپلئون را که رابطه بخصوصی با اوضاع و پیش‌آمدهای سیاسی ایران داشته فقط برای روشن شدن ذهن خواننده مختصرأ شرح دهد.

مراجعت ناپلئون از مسکو و زوال قشونهای معظم او در سرما و یخبندان اراضی وسیع روسیه اولین آثار افول ستاره بخت و اقبال ناپلئون بشمار میرفت و هر روزی که از این واقعه میگذشت و پیش‌آمدهائی که روی میداد برای ناپلئون محسوس بود که تمام دول اروپا حاضر میشوند علیه او قیام کنند و روزهای بسیار بد و خطرناکی را برای امپراطور خود در آتیه نزدیکی مشاهده مینمود.

ناپلئون از مسکو مراجعت نموده و در اواخر سال ۱۸۱۲ وارد پاریس گردید و باقیمانده قشون معظم خود را که برای جنگ روسها برده بود در سرمای سخت زمستان روسیه بدست قضا و قدر سپرده از رنج و عذاب و شکنجه روحی این مسافرت خود را خلاص نمود.

در اوایل بهار سال ۱۸۱۳ با اشخاص صاحب فکر فرانسه مجلس مشاوره‌ای تشکیل داد و در این مجلس تالیران معروف، کامباسر<sup>(۱)</sup> رئیس مجلس سنا و عده‌ای از صاحب‌منصبان مطلع و رؤسای خانواده خود و جمعی دیگر حضور داشتند. موضوع مذاکرات این مجلس آن بود که با اوضاع فعلی فرانسه و قیام دول اروپا آیا صلاح نیست که خواهان صلح باشند و یا اینکه اگر مصالحت بینند جنگ را ادامه دهند؟ در این مجلس مذاکرات زیاد شد. تالیران و کامباسر با صلح موافق بودند ولی دوک دفلتر<sup>(۲)</sup> با این رأی مخالفت نمود و اظهار کرد هر گاه يك دولت كوچك هم از خاك فعلی فرانسه مجزا شود برای فرانسه و امپراطور آن و هن آور است. از آنجائیکه این عقیده موافق میل ناپلئون بود مورد توجه او واقع گردید و قرار شد جنگ را تعقیب کنند.

ناپلئون با جدیت زیاد و با سرعتی که خیلی بمعجزه شبیه بود توانست سیصد هزار نفر قشون دیگر آماده کند و ملکه را به نیابت سلطنت معین نموده خود فرماندهی قشون جدید را بعهده گرفت.

در این موقع آلمانها باروسها متحد شدند. اطریش نیز محرمانه بطرف آنها متمایل بود و داشت انتظار میکشید که موقع مناسب بدست آورده و نیت باطنی خود را علنی کند و بدشمنان ناپلئون ملحق گردد، باین امید که شاید بتواند لکه شکست‌های گذشته را از دامن ملت خود پاک نماید.

از طرفی هنوز عده‌ای از شاهزادگان جزء اتحادرن<sup>(۳)</sup> نسبت به ناپلئون وفادار

(1) Cambacers .

(2) Duc de Felter .

(3) اتحادیه رن (Rhin) در سال ۱۶۵۸ با دست مازارن (Mazarin) وزیر

بودند ولی تجهیزات روس و آلمان داشت افکار عمومی آنها و اروپا را متزلزل مینمود، مخصوصاً حرکت آنها بطرف فرانسه و رسیدن ایشان بکنار رود الب<sup>(۱)</sup> بمخالفین ناپلئون جرئت میداد و احساسات آنها را تحریک مینمود که علیه ناپلئون قیام کنند، قشونهای ساخلوئی فرانسه که در اطراف بالتیک و بین برلن و هامبورگ بودند همه بطرف شهر هامبورگ عقب نشینی کردند. خبر حمله های قشون روس همه جا را پر کرده بود، بنابراین در ۱۲ مارس ۱۸۱۳ حکم عقب نشینی قشونهای فرانسه صادر گردید و همه آنها در هامبورگ جمع شدند؛ از آنجا نیز ناچار بودند عقب نشینی کنند ولی چون پول و آذوقه نداشتند مجبور بودند صندوق های در آمد بلدیة شهر را خالی نموده وجوه آنها برای مخارج خود همراه بردارند. متعاقب حرکت قشون از هامبورگ روسها بایک عده قلیلی آنجا و اطراف آنرا اشغال نمودند و آنچه که متعلق بفرانسه بود همه را تصاحب کردند، از آنطرف ناپلئون با قشون جدیدی که تهیه نموده بود در ۱۵ آپریل ۱۸۱۳ از پاریس حرکت نمود. تا آخر ماه می قشون فرانسه تمام قشونهای متحدین را از هامبورگ و اطراف آن بیرون کرد و برای این بیوفائی و راه دادن بقشون متحدین چهل و هشت میلیون فرانک برای شهر هامبورگ جریمه جنگی تعیین گردید و برای سایر شهرها نیز هر یک بفراخور استعدادشان مجازات تعیین شد و اقدامات خیلی شدیدی نسبت به سکنه شمال آلمان اعمال نمود که در تاریخ بی نظیر است. (۲)

شکست قشون آلمان در لوتزن<sup>(۳)</sup> در ماه می ۱۸۱۳ و شکست قشون روس در

بقیه از صفحه قبل

لویی چهاردهم بر ضد اطرش و امپراطور آن تشکیل گردید. اعضای تشکیل دهنده آن پادشاهان سوئد و دانمارک، دوک ایالت باویر (Duc de Baviere) از ایالات آلمان و عده از شاهزادگان و رجال ایالات آلمان بودند.

(1) Elbe .

(۲) در این تاریخ تمام مهمات جنگی مخارج قشون متحدین را انگلیسها میدادند .

(تاریخ ایسون جلد ۱۷ - صفحه ۵۷)

(3) Lutzen



بوطن<sup>(۱)</sup> در بیست و یک می ۱۸۱۳ مجدداً دول اروپای مرکزی را به وحشت انداخت، بالاخره دولت اطریش واسطه متار که جنگ شد و ناپلئون نیز قبول نمود و این متار که تا واسط اوت ۱۸۱۳ ادامه پیدا کرد و بنام متار که جنگ پلس ویتز<sup>(۲)</sup> معروف گردید .

همینکه متار که اعلان شد متحدین دول مرکزی از فشار ناپلئون تا حدی خلاص گردیدند ، باز این متار که اسباب وحشت انگلیس ها را فراهم آورده و به تک و دو افتادند و نماینده زبردست خود را به محل میدان جنگ روس و آلمان رسانیده با وعده های صریح و کمک های مالی و مهمات بیحد و حساب آنها را مجدداً دل گرم و حاضر بمبارزه نمودند . در چهارده ماه جون ۱۸۱۳ معاهده تازه ای بین انگلیس ، آلمان و روس برای ادامه جنگ با فرانسه منعقد شد که بعدنامه رایخنباخ<sup>(۳)</sup> معروف گردید . در حقیقت این معاهده اساس محکم اتحاد این دول قرار گرفت و وسیله سقوط ناپلئون را فراهم نمود، در این معاهده انگلیسها بطور وافر و فوق العاده زیاد پول خرج کردند ، به دولت روس و پروس هر دو مساعدتهای مالی بی حساب نمودند و مهمات بی اندازه دادند ، باز از نو آلمانها هشتاد هزار نفر قشون و روسها یکصد و شصت هزار نفر در میدان جنگ حاضر کردند و یک قرارداد های سری نیز بین این سه دولت برقرار گردید که ذکر آن باعث تطویل کلام است .

این سه دولت هم عهد شدند تا هر زمان که جنگ دنباله پیدا کند اسلحه رازمین نگذارند و جنگ را ادامه دهند تا فرانسه خسته و فرسوده شده بدست متحدین ذلیل و بیچاره گردد<sup>(۴)</sup> .

سال ۱۸۱۳ برای دولت انگلیس و نمایندگان سیاسی و نظامی آن يك سال پر زحمت و پر خرج بوده که در تاریخ حیات سیاسی دولت انگلیس بی نظیر میباشد و

(1) Cautzen .

(2) Plesswitz .

(3) Rsiechenbach .

(۴) تاریخ السبون (جلد ۱۷ - صفحه ۵۷)

پیداست که سیاسون ماهر آن خوب دریافته بودند که حریف پرزور و با جراتشان به تنگنا افتاده و عرصه بر او تنگ شده است. این است که در این هنگام معاهده دنبال معاهده و قرار داد پشت سر قرار داد بود که دول قاره اروپا علیه فرانسه می بستند.

عمال زیرک انگلیسی در این موقع مصمم شدند بهر قیمتی شده دولت اطریش را نیز در عهدنامه رایخنباخ وارد کنند، بالاخره با صرف پانصد هزار لیره م. وفق شدند پادشاه اطریش را حاضر نمایند عهدنامه چهارده جون ۱۸۱۳ معروف در اضاء نموده و دو یست هزار قشون در میدان جنگ برای مبارزه با ناپلئون حاضر کند. در عوض دولت انگلیس تعهد نمود امپراطوری اطریش را بحال سال ۱۸۰۳ در بیاورد، یعنی آنچه که در این ده سال از متصرفات اطریش جدا شده دوه رتبه بقلمر و حکمرانی آن ضمیمه کند.

طولی نکشید که سوئد و دانمارک نیز باین اتحاد ملحق شدند و در این زمان یک اتحاد عظیم و خطرناکی برضد ناپلئون فراهم گردید که مجموع قشون جنگی آنها در این تاریخ به ششصد هزار نفر بالغ میگردد. (۱)

طرفین جنگ برای اینکه فرصتی جهت تدارک قشون داشته باشند راضی شدند کنگره ای در پراگ (۲) تشکیل دهند شاید بتوانند ظاهراً باهم کنار بیایند که مجدداً جنگ واقع نشود در ۲۸ ماه جولای ۱۸۱۳ کنگره فوق تشکیل شد ولی مذاکرات آن جز مشاجره طرفین نتیجه دیگری نداد. اولاً متحدین پیشنهاد مینمودند حدود فرانسه بحال سال ۱۸۰۵ برگردد؛ یعنی تمام ایالات و ولایاتی که در این مدت ضمیمه مملکت فرانسه شده است مجدداً بصاحبان اصلی آنها مسترد گردد البته اگر قضیه در اینجا و بهمین اندازه ها ختم میگردد شاید بتقع ناپلئون تمام میشد، ولی غرور و سرپر شور ناپلئون هرگز حاضر نبود باین پیشنهادات راضی شود. اعضاء کنگره بدون اخذ نتیجه متفرق شدند و از موعد منار که جنگ هم

(۱) تاریخ الیسون (جلد ۱۷ - صفحه ۹۷)

( ) Prague .

قریب یکهفته گذشت ، البته پرواضح بود که مجدداً جنگ شروع شد . عمر کنگره در ۱۷ ماه اوت ۱۸۱۳ پایان رسید ، مقارن همان اوقات اطریش پرده از روی سیاست دو روی خود برداشت و الحاق خود را بانگلیس ، روس و آلمان علنی کرد و خود را برضد فرانسه معرفی نمود (۱) . تقریباً ده روز بعد جنگ درسدن (۲) پیش آمد ، در آن جنگ قشون اطریش از فرانسه شکست خورد و عقب نشینی کرد . در این هنگام است که دولت باواری نیز از ناپلئون جدا شده به متحدین پیوست در این موقع فرانسه دیگر بکلی تنها مانده بود .

در ۱۶ الی ۱۹ اکتبر ۱۸۱۳ جنگ سخنی در اطراف لایپزیک بین قشونهای متحدین و فرانسه در گرفت . در این جنگ ناپلئون حضور داشت و متجاوز از پانصد هزار نفر در این جنگ شرکت داشتند ، بالاخره آنروز آخر رسید و بقشون ناپلئون شکستی فاحش دست داد و خود ناپلئون فراراً از میدان جنگ بدون خطر جان بدر برد ، دیگر پس از این جنگ قدرت و نفوذ مادی و معنوی برای ناپلئون باقی نماند . متحدین تصمیم گرفتند به تقلید خود ناپلئون شرایط صلح رادر پاریس اظهار دارند . بنابراین قوای خودشان را جمع آوری نموده به طرف پاریس فرمان حرکت دادند و هر قدر ممکن بود برای خودشان متحد و قشون فراهم آوردند . عقیده امپراطور اطریش این بود که هر قدر دشمنهای ناپلئون زیاد شوند بهمان درجه زودتر اوضاع پریشان اروپا اصلاح خواهد شد و در نتیجه صلح دنیا برقرار میشود . در این موقع تقریباً تمام قاره اروپا برضد ناپلئون قیام نموده بود .

ماه نوامبر ۱۸۱۳ برای ناپلئون سخت ترین ایام زندگانی او بشمار میرود ، در این ماه تمام دستجات قشون فرانسه ازهرجا که بودند رانده شده بطرف رود رن عقب نشینی کردند و قشونهای متحدین نیز در دنبال آنها پیش میآمدند و تمام

(۱) مترنیخ (Metternich) وزیر امور خارجه معروف اطریش در این هنگام رول مهمی بازی مینمود ، تقریباً میتوان گفت در سیاست اروپا در نیمه اول قرن نوزدهم دخالت تامی داشت .

اینها دال بر این بود که سقوط امپراطوری ناپلئون حتمی است و هر آن انتظار آنرا داشتند .

از آنطرف جدیت مینمود این شکست را جبران کند؛ جدیت‌های سابق او و فداکاری ملت فرانسه شکست ۱۸۱۲ مسکو را جبران نمود ولی شکست لایپزیک جبران ناپذیر بود .

بعد از شکست ناپلئون و مراجعت او به پاریس در نوامبر ۱۸۱۳ سختگیرانه‌ای که از طرف ناپلئون در قضایای سیاسی و داخلی فرانسه بظهور رسید ملت خسته و ناتوان فرانسه را بجان آورد و یک نارضایتی کلی در میان توده ملت فرانسه نسبت بناپلئون پیدا شد .

بورین که منشی مخصوص ناپلئون بوده و بعدها تاریخ زندگانی او را نوشت در این موقع گوید :

«ناپلئون چاره‌ای نداشت جز اینکه بملکه متوسل شده او را بمجلس سنا بفرستد و واسطه قرار بدهد که سنا قانون جدیدی برای سربازگیری وضع کند تا ناپلئون بتواند از هجوم قشون متحدین به پایتخت فرانسه جلوگیری کند، بنا بر این ملکه با جلال و شکوه تمام بمجلس سنا رفت و مقصود خود را اظهار نمود ، خواهش او پذیرفته شد و مجلس سنا اجازه داد سیصد هزار قشون دیگر از جوانان فرانسه برای دفاع وطن تحت سلاح بروند تا شرافت و حیثیت فرانسه حفظ شود .

ولی ملت فرانسه دیگر خسته و فرسوده و وامانده شده و از هر جای فرانسه فریاد سکنه برای صلح بلند بود . تلفات ملت فرانسه در جنگ‌های سال ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ بیک میلیون نفر بالغ میشد ولی ناپلئون باین فریادها گوش نمیداد و بایک جرئت و رشادت فوق‌العاده مشغول بود شکست لایپزیک را جبران کند

باری پس از جنگ لایپزیک و شکست فاحشی که بقشون فرانسه وارد آمد تمام دول بزرگ و کوچک اروپا با پول و مهمات جنگی دولت انگلیس بر علیه ناپلئون متحد شدند و در نهم نوامبر ۱۸۱۳ در فرانکفورت قسم یاد کردند که اسلحه را زمین نگذارند مگر اینکه صلح در تمام قاره اروپا و صلح عمومی در تمام عالم

برقرار گردد، و علاوه نمودند که حدود و سرحدات فرانسه باید همان حدود اولیه باشد که عبارت از سرحد رن، آلپ و پیرنه (۱) میباشد.

بنابر این ممالک آلمان، ایتالی، اسپانیول باید از مملکت فرانسه مجزا شود. در این هنگام دولت انگلیس بیش از هر دولتی برای اجرای این تقسیم می-کوشید و مساعدت لازمه را مینمود و پیشنهاد کرد در یکی از نقاط ساحلی یمن رود رن نمایندگان دول متحد گردآمده شرایط صلح را مذاکره کنند و در ضمن شرط شد عملیات جنگی موقوف نگردد.

از آن طرف ناپلئون برای اینکه بتواند فرصتی داشته تجهیزات خود را تکمیل نماید، حاضر شد در این کتفرانس شرکت نموده و نماینده خود را بفرستد.

درحین که مذاکرات جریان داشت متحدین مسبوق شدند که ناپلئون دارد يك قشون خطرناك دیگری برای جنگ آماده میکند و در ضمن فهمیدند ملت فرانسه از این تدارکات او ناراضی و برای صلح و خاتمه اینهمه خونریزیهای بی فایده مستعد میباشد، پس قرار دادند ابتدا بیانیهای خطاب بمات فرانسه از طرف دول متحده انتشار یابد، بعد اعلامیه ای بمضمون ذیل در اول دسامبر ۱۸۱۳ صادر شود.

«از آنجائیکه دول متحده اروپا بتحصیل صاحب عمومی که اساس آن روی پایه محکم عدالت گذاشته شده باشد مایل میباشد و رسیدن این مقصود اساس و هادی عملیات و آمال آنها میباشد؛ بوسیله این اعلامیه بتمام عالمیان اعلام میگردد:-

دول متحده اروپا با ملت فرانسه جنگ ندارند ولی مبارزه آنها بر ضد آن تفوق و برتری است که اسباب بدبختی اروپا و فرانسه شده است این تفوق و برتری را ناپلئون امپراطور آن مملکت در خارج از حدود فرانسه اعمال نموده است.

متحدین مایلند فرانسه دارای قدرت و عظمت باشد، تجارت آن رونق گیرد، صنایع آن ترقی کند و وسعت قلمرو آن بمراتب از وسعت قلمرو شهریاران سابق آن افزون گردد، زیرا که قدرت فرانسه با عظمت و برومند، یکی از ستونهای محکم بنای متین اجتماعی اروپا است و يك ملت بزرگ ذی شأن، تا آنجائیکه شاد و خرم

است قانع و ساکت و آرام زیست میکند. يك ملت رشید را هرگز نمیتوان تصور نمود خوار و زبون شده و یا شکست خورده است زیرا این ملت با تجربه ثابت نموده که در روزهای سخت و خطرناک، با مبارزه‌های خونین خود و با آن رشادتی که جبلی این ملت است پیش آمدهای بسیار بد و نامساعد را جبران نموده است. از آنطرف دول متحده اروپا نیز بنوبه خود مایل میباشند شاد و خرم زیسته راحت و آسوده باشند. و ملل آنها طالب يك صلح ثابت و دائمی میباشند که هر آن متزلزل نگردد. يك چنین صلح نیز فقط بواسطه تقسیم عادلانه قوای مادی صورت پذیر خواهد بود؛ البته با يك تعادل عادلانه اقتدار، میتوان این ملل را از بدبختی بی‌شماری که در این مدت بیست سال آنها را در زجر و شکنجه داشته است رهایی بخشید.

بنابراین دول متحده اروپا اسلحه خود را زمین نخواهند گذاشت تا به نتایج مطلوبه نایل آیند و اسلحه را از دست نخواهند داد تا اینکه اوضاع سیاسی اروپا مجدداً تعیین گردد و اصول خلل ناپذیر عدالت بر تمام ادعاها، قطعاً برتری پیدا کند و احترام معاهدات و قراردادهای ملحوظ گردد و صلح حقیقی اروپا تأمین شود. بتاریخ اول دسامبر ۱۸۱۳

با تمام این مواعید و عدالت خواهی و حقیقت‌جویی که متحدین مدعی بودند، معاهده پاریس درجه خلوص نیت و صمیمیت آنها را خوب نشان میدهد و ثابت میکند که تمام این ادعاها خالی از حقیقت و عدالت بوده.

در این هنگام ناپلئون مایل بود در مقابل تقسیم لهستان بین روس و آلمان و اطیش و قسمتهای مهم آسیا که نصیب انگلیس‌ها شده است، سرحد فرانسه نیز برود رن متصل گردد، ولی کار از کار گذشته بود و دیگر کسی گوش باین حرفها نمیداد و ناپلئون ناچار بود اسباب دفاع خود را فراهم آورد و هر قدر میتواند قشون تهیه نماید تا حیثیت خود را حفظ کند. در این قبیل مواقع بیش از هر چیز پول لازم است و فرانسه هم بی‌نهایت گرفتار عسرت مالی بود و خود ناپلئون مجبور شد اندوخته سالهای قبل خود را که معادل سی میلیون فرانک بود از قصر خود بیرون آورده مصرف

قشون کشی کند .

در این هنگام است که دیگر ناپلئون ذلیل و بیچاره شده است . -بورین منشی مخصوص او که مکرر در نوشتن این قسمتها از کتاب او استفاده شده در این موقع گوید :

«ناپلئون طفل آزادی بود ، ملت فرانسه و همه چیز او مدیون بدین آزادی است ، ولی او آن آزادی را رها نمود و از آن دوری جست ، اینک خود نیز در دنبال آن دارد از بین می رود .

دیگر آن مظفریتهای باشکوه گذشت و هرگز برای او عودت نخواهد نمود ، عجز و التماس ژوزفین هرگز از یاد من نمی رود که در روزهای اولیه با عجز و ندبه به ناپلئون میگفت :

بناپارت ، بناپارت ، من التماس میکنم و استدعا مینمایم خیال پادشاهی را از سر بیرون کن و خود را پادشاه فرانسه مکن .

درست است که امروز بناپارت امپراطور است . ولی نه آن امپراطوریکه همیشه شرایط صلح را بدشمنان مغلوب خود تحمیل مینمود ، دیگر آن امپراطور نیست ، بناپارت امروز از دشمنان خود تقاضای متار که جنگ میکند و مورد قبول واقع نمیشود ؛ نماینده او را بیست روز در پستهای نظامی دشمن معطل میکنند تا با اجازه عبور بدهند .»

سال ۱۸۱۴ شروع گردید . در دو هفته اول ماه ژانویه يك ثلث از خاک فرانسه بتصرف قوای متحدین درآمد ، مقام ناپلئون روز بروز متزلزل تر میشد و عده دشمنان او زیاد میگشت و فشار آنها محسوس تر میشد ؛ دیگر قطعی بود که او را از تخت امپراطوری فرانسه پائین خواهند آورد .

ناپلئون تمام این خطرات را با فکر مآل اندیش خود ملاحظه مینمود و تقریباً خود را در مقابل عاجز و زبون مشاهده میکرد . یکی از وسایل دیگر که ناپلئون در آخرین وهله برانگیخت ، احضار گارد ملی بود که دفاع شهر پاریس را بعهده آنها واگذار نماید و تمام صاحب منصبان ارشد آنها را بقصر خود دعوت کرد و در حالیکه

دست پسر سه ساله اش را گرفته بود، با ملکه وارد سالون مجلل و باشکوه قصر خود گردید و در حضور تمام صاحب منصبان بیانات ذیل را ادا نمود:

«آقایان، صاحب منصبان گارد ملی، من خوشوقتم که شما ها را دور خود مشاهده میکنم. من امشب بمیدانهای جنگ حرکت خواهم نمود و فرماندهی قشون را عهده دار خواهم بود. هنگام حرکت خود از پاریس نظر بحسن اعتماد و اطمینانی که شما دارم عیال و فرزند خود را که مرکز آمال دور و دراز من میباشد و در این شهر توقف خواهند نمود در تحت حفاظت شما میگذارم من بوفاداری شما ایمان کامل دارم و اینها را بشما میسپارم.»

بورین گوید:

«این بیانات ناپلئون حصار را خیلی متأثر نمود و در روز ۲۵ ژانویه از پاریس حرکت کرد. در این هنگام کنگره صلح در شاتیلون-سور-سن<sup>(۱)</sup> تشکیل شده مشغول وضع شرایط صلح بودند، نمایندگان دول متحد انگلیس<sup>(۲)</sup>، روس، اتریش، پروس و فرانسه هم حضور داشتند.

پیشنهاد متار که جنگ نماینده فرانسه مورد قبول واقع نشد و هیچ تعجب هم نداشت چونکه متحدین قبلاً تصمیم گرفته بودند که بهیچیک از پیشنهادهای نماینده فرانسه ترتیب اثر ندهند و در موقع مذاکرات کنگره هم عملیات نظامی ترک نشود. بالاخره نتیجه ای از این کنگره گرفته نشد و اعضاء آن متفرق شدند و جنگ با شدت تمام شروع گردید.

با اینکه ناپلئون بچند فتح دیگر نیز نائل آمد، ولی عده دشمن بقدری زیاد بود که این فتوحات هیچ مؤثر واقع نمیشد و هر آن قشونهای تازه برای دشمن میرسید، در مقابل قشون ناپلئون همه دلسرد و مأیوس و بشکست خودشان حتم و یقین داشتند. در این موقع پیش آمد سوء دیگری نیز روی داد که بکلی دست و دل آنها از جنگ سرد شد و آن این بود که در ۲۶ مارس ۱۸۱۴ تمام ذخائر جنگی

(۱) Chatillon-Sur-Seine.

(۲) در این کنفرانس هر یک از دول يك نماینده داشتند ولی انگلیسها سه نفر.



ناپلئون بدست دشمن افتاد و دشمن این واقعه را در اعلامیه خود منتشر ساخت و در همان روز ملکه ناچار شد از پاریس خارج شود.

قشونهای متحدین پاریس را محاصره نمودند، گاردملی فرانسه مردانه جنگید و با این که عده آنها از ۷ یا ۸ هزار نفر تجاوز نمیکرد چهارده هزار نفر بدشمن تلفات وارد آوردند. بالاخره ناچار شدند در ۳۱ مارس ۱۸۱۴ بیرق سفید کشیده تسلیم شوند و پاریس از طرف قشونهای متحدین اشغال گردید.

من در این روزها در وجنات اهل شهر پاریس دقت میکردم و مشاهده مینمودم که هیچ تغییر حالت نداده اند. مثل اینست که دارند پرده آخریک تراژدی هولناکی را تماشا مینمایند.

شهر پاریس با يك سكوت و آرامی بدست متحدین افتاد و این خود نشان میداد که ملت فرانسه از ناپلئون خسته و از او روگردان شده است. هیچ صحبت از اشغال پاریس در بین مردم نبود بلکه صحبت عمده آنها فقط در تغییر سلطنت و دولت بود و برای اولین دفعه اسم خانواده بوربون برده میشد<sup>(۱)</sup> و از ورود متحدین پاریس در میان سکنه يك شادی فوق العاده ظاهر شده بود. عصر آنروز سلطنت طلبان اجتماع نموده تصمیم گرفتند نماینده مخصوصی پیش امپراطور روس، الکساندر اول بفرستند و میل فرانسه را با اظهار کنند که طالب عودت خانواده بوربون میباشد. نمایندگان مراجعت نموده انتخاب لوئی هجده را بسلطنت فرانسه اعلام داشتند. ناپلئون رفت، ناپلئون بضرع شمشیر خود بر ملت فرانسه غلبه نمود، همینکه شمشیر او شکست، ناپلئون بدون شمشیر دیگر برای فرانسه موضوع نداشت.

ناپلئون در ۱۱ اپریل ۱۸۱۴ از تاج و تخت فرانسه استعفا داد و در بیستم

(۱) مکیاول معروف در کتاب شهریار - (prince) خود چندین بار متذکر میشود و به شهریاران نصیحت میکند که در دوره تسلط خود هر کاری را میخواهد در کشور انجام دهد مختارید؛ ولی باید مواظب باشید که ملت از شما روگردان نشود. بر دشمن خارجی ممکن است بدسایس و حیله فایق آمد، ولی همینکه ملت از پادشاه روگردان شد آن دیگر قابل جبران نیست.